

بررسی و تحلیل نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی در پرتو نظریه نقش‌گرای هلیدی

راضیه‌سادات سادات‌الحسینی^۱، عیسی متقی‌زاده^{۲*}، خلیل پروینی^۳، ارسلان گلغام^۴

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۲. دانشیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۳. استاد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۴. دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

پذیرش: ۹۳/۹/۲

دریافت: ۹۳/۵/۲۵

چکیده

نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی از نظریات ارزشمند زبان‌شناسی است که از نظر مبانی و مفاهیم، ارتباط تنگاتنگی با جدیدترین نظریات زبانی و نقد معاصر یا به عبارتی، نظریه نقش‌گرای هلیدی دارد. نقاط اشتراک فراوانی میان مفاهیم و اصول به‌کاررفته از جانب جرجانی و هلیدی به چشم می‌خورد. پژوهش حاضر بر آن است تا با روشی توصیفی-تحلیلی، در سه بخش اساسی به بررسی برخی از این اشتراکات بپردازد تا با درنوردیدن بُعد زمانی، میان دو اندیشه زبانی متعلق به دوران قدیم و معاصر، برخی جوانب نقش‌گرایانه نظریه نظم را آشکار و ثابت کند. زبان به‌مانند پدیده‌ای بشری، زمان و مکان و قومیت ویژه‌ای نمی‌شناسد. این سه بخش عبارت‌اند از نظریه نظم و دستور نظام‌مند؛ نظریه نظم و بافت؛ نظریه نظم و ساخت متنی. از یافته‌های این پژوهش می‌توان به تقارب میان مفهوم نظم (اراده معانی نحوی) نزد عبدالقاهر و مفهوم دستور نظام‌مند نزد هلیدی اشاره کرد؛ همچنین اهتمام هردو نظریه‌پرداز به بافت (زبانی و غیرزبانی) و نقش ویژه آن در تبیین معنای متن به چشم می‌خورد؛ اتفاق نظر هردو نظریه‌پرداز در نقش بی‌بدیل متکلم و مخاطب بر چینه‌کلمات و تأثیری که این چینه بر بار اطلاعاتی کلام دارد، نیز مشهود است.

کلیدواژه‌ها: نظریه نظم، عبدالقاهر جرجانی، دستور نظام‌مند، بافت، مایکل هلیدی.

۱. مقدمه

نظریه نظم که منسوب به عبدالقاهر جرجانی است از گذشته تاکنون آبخوری عظیم برای جویندگان علم و دانش بوده است و بیشتر زبان‌شناسان و منتقدان از این منبع غنی، روح خود را سیراب کرده‌اند.

در این نظریه می‌توان نشانه‌هایی از اصول و مبانی مطرح‌شده در مکاتب زبانی نوین را مشاهده کرد؛ مکاتبی که براساس رویکردشان به صورت‌ها و نقش‌های زبانی به سه دسته صورت‌گرا، نقش‌گرا و شناختی تقسیم می‌شوند.

به عبارت دیگر، نظریه جرجانی، نظریه‌ای چندبعدی است و به سبب «آمیختگی‌ای که عبدالقاهر میان دو علم معانی، نحو و ادبیات می‌یابد» (عباس، ۱۹۹۹: ۱۱)، صورت‌های زبان با نقش‌هایش درهم آمیخته و با یکدیگر تعامل می‌کنند؛ بنابراین، در این نظریه، جوانب صورت‌گرایانه، نقش‌گرایانه و شناختی نیز می‌توان یافت؛ اما با توجه به اینکه جرجانی در این نظریه برای معنا و بافت — به ویژه بافت موقعیت^۱ — اهمیت ویژه‌ای قائل است، شاید بتوان به‌طور ویژه به تقارب‌های موجود میان نظریه نظم و مکاتب نقش‌گرا، به ویژه نقش‌گرای هلیدی اشاره کرد.

مکتب نقش‌گرای هلیدی، در نیمه دوم قرن بیستم، رایج‌ترین و مهم‌ترین مکتب نقش‌گرا بود و در کنار مکتب زایشی گشتاری — جریان زبانی رایج آن دوره — خودنمایی می‌کرد. هلیدی، پیشوای این مکتب، با تکمیل اندیشه بافتی فیرث^۲ — پیشوای مکتب لندن — نظریه جامع و منسجم خود را با عنوان دستور نقش‌گرای نظام‌مند^۳ مطرح نمود و در آن به قضایایی اشاره کرد که مانند آن، در آرای عبدالقاهر جرجانی نیز دیده می‌شد.

هدف پژوهش حاضر نیز بیان این همانندی‌ها و ذکر برخی جوانب نقش‌گرایانه نظریه جرجانی است. مسئله‌ای که بر عدم تأثیر محدودیت‌های زمانی و مکانی بر دو تفکر متعلق به دوران قدیم و معاصر مهر تأیید می‌زند.

پرسشی که در این راستا مطرح می‌شود، این است که اشتراکات میان جرجانی و هلیدی کجا نمایان می‌شود و دلیلش چیست؟ فرضیه پژوهش نیز وجود اشتراکاتی چون توجه هر دو زبان‌شناس به معانی نحوی یا به عبارت دیگر، نقش‌های زبانی، توجه به بافت موقعیت و نقش گوینده و شنونده در چینش کلمات متن را مطرح می‌کند؛ اشتراکاتی که حاصل توارد افکار دو اندیشمند است. با این حال، هر دو شخصیت در یک حوزه و آن هم حوزه زبانی فعالیت دارند و زبان پدیده‌ای انسانی و مشترک میان تمام انسان‌هاست.

رویکرد و روش مقاله توصیفی-تحلیلی است؛ بدین صورت که نگارندگان در آغاز، به توصیف هر دو نظریه و عناصر تشکیل‌دهنده آن می‌پردازند و سپس با تطبیق آن دو با یکدیگر آن‌ها را تحلیل می‌کنند.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های زبان‌شناختی بسیاری پیرامون نظریه نظم جرجانی نگاشته شده که مهم‌ترین آن‌ها رساله دکتری کمال ابودیب در سال ۱۹۷۹ میلادی به زبان انگلیسی است. این اثر (۱۳۸۴) توسط

فرزان سجودی و فرهاد ساسانی با عنوان *صور خیال در نظریه جرجانی* ترجمه شده است. ابودیب (۱۳۸۴) دیدگاه‌های جرجانی را که حدود ۸۰۰ سال پیش درباره مطالعات معنی‌شناختی در *اسرارالبلاغه* (جرجانی، بی‌تا) انجام شده، در پرتو مطالعات امروزی زنده کرده است. ولیدمحمد مراد (۱۹۸۳) نیز در کتابی با عنوان *نظریه النظم و قیمتها العلمیة فی الدراسات اللغویة عند عبدالقاهر الجرجانی*، به تطبیق نظریه جرجانی با مکاتب ساخت‌گرا، به‌ویژه مکتب ساخت‌گرای سوسوری پرداخته است. کتاب محمد عباس (۱۹۹۹) با عنوان *الأبعاد الإبداعیة فی منهج عبدالقاهر الجرجانی: دراسة مقارنة*، نیز ابعاد ناشناخته‌ای از روش نقد و زبان‌شناختی جرجانی آشکار ساخته و به مقایسه او با زبان‌شناسانی چون سوسور، چامسکی، لاینز و غیره پرداخته است. کتاب مسعود صحراوی (۲۰۰۵) با عنوان *التداولیة عند العلماء العرب دراسة تداولیة لظاهرة الأفعال الکلامیة فی التراث اللسانی العربی* و پایان‌نامه کارشناسی ارشد خانم ثقبایث حامده (۲۰۱۲) با عنوان *قضایا التداولیة فی کتاب دلائل الإعجاز لعبد القاهر الجرجانی*، رویکرد کاربردشناختی جرجانی را واکاوی کرده‌اند. در این میان، پژوهش‌هایی نیز وجود دارند که آرای جرجانی را با برخی مکاتب نقش‌گرا تطبیق داده‌اند، گرچه معدود پژوهش‌هایی نیز آرای جرجانی را با آرای هلیدی تطبیق داده و تنها به مبحث انسجام پرداخته‌اند، درباره دیگر جنبه‌های قابل تطبیق و مشترک میان دو زبان‌شناس غفلت شده است:

- ساسانی (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به نظریه ساخت و معناهای افزوده عبدالقاهر جرجانی» به وجود برخی مفاهیم زبان‌شناختی مانند ساخت، نظام، معانی افزوده و فرایند مبتداساز نزد عبدالقاهر جرجانی اشاره کرده و به تشریح آن‌ها پرداخته است.
- حنیف افخمی‌ستوده (۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «نهاد ادبی» به توضیح مبحث ساخت اطلاع — که نزد نقش‌گرایان مطرح می‌شود — پرداخته و از میان آن‌ها نیز آرای لمبرخت را با برخی آرای جرجانی در حوزه تقدیم و تأخیر تطبیق داده است.
- مقاله «زبان‌شناسی متن و الگوی انسجام در آرای نحوی، بلاغی و نقدی عربی قدیم» از علیرضا نظری (۱۳۹۰) که نویسنده کوشیده است، وجود ریشه‌های قضیه انسجام را نزد نحویانی چون ابن‌جنی و سیوطی، دانشمندان بلاغت چون سکاکی، جرجانی، خطیب قزوینی و ناقدانی چون حاتمی، ابن‌طباطبا و دیگر دانشمندان اثبات کند.
- مقاله «مفاهیم لسانیات النص فی دلائل الإعجاز» از سمیه ابریر (۲۰۱۱) که نویسنده بر این باور است، بسیاری از مفاهیم به‌کاررفته در مبحث انسجام و پیوستگی متن — که از جانب زبان‌شناسانی چون ون‌دایک و هلیدی مطرح شده — نزد جرجانی نیز کاربرد داشته است.

• مقاله «من مظاهر الالتقاء بین فکر عبدالقاهر فی النظم و بعض المبادئ اللغویة لمدرسة لندن» از محمد بلحاف و مبارک التیمی (۲۰۱۲) که در این مقاله به برخی اشتراکات نظریه جرجانی با نظریات مکتب لندن و سردمدار آن فیرث پرداخته‌اند. از این موارد مشترک، مفهوم بافت و باهم‌آیی^۴ است. در میان تمام این پژوهش‌ها، جای پژوهشی که به بررسی تطبیقی آرای جرجانی با هلیدی — آن هم با رویکردی فراگیر و بدون توجه صرف به مبحث انسجام — پرداخته باشد، خالی است؛ بنابراین، نگارندگان به این مقوله پرداخته‌اند.

۳. نظریه نظم: ریشه‌ها و مفاهیم

نظریه نظم که منسوب به عبدالقاهر جرجانی است، مانند هر نظریه علمی دیگر، ناگهانی به وجود نیامد؛ بلکه جرجانی — واضع این نظریه — از کوشش‌های علمی دانشمندان پیش از خود نیز بهره گرفت. با نگاهی به کارکرد پیشینیان جرجانی می‌توان پیشینه اندیشه نظم و کاربرد اصطلاحی آن را به نخستین پژوهش‌های قرآنی، نحوی و بلاغی اندیشمندان مسلمان رساند. برخی از این اندیشمندان در پایه‌گذاری علم نحو، به اندیشه نظم نیز توجه کردند و برخی دیگر به هنگام واکاوی جنبه‌های اعجاز ادبی قرآن کریم آن را مطرح کردند و حتی اصطلاح نظم را نیز به‌کار بردند. از این دانشمندان می‌توان به سیبویه، جاحظ، باقلانی و خطابی اشاره کرد.

عبدالقادر حسین می‌گوید:

اگرچه ابتکار نظریه نظم به سبب بسط و تفصیل این نظریه و تطبیق آن بر بیشتر ابواب بلاغت به عبدالقاهر منسوب می‌شود؛ باید گفت، این سیبویه بود که چراغ را به دست عبدالقاهر داد و راه را بر او روشن کرد (حسین، ۱۹۹۸: ۱۱۴)

محمد محمدابوموسی معتقد است که عبدالقاهر در *دلایل الإعجاز* — که کتاب اصلی او در طرح نظریه‌اش است — «از آرای دو دانشمند پیش از خود یعنی سیبویه و جاحظ بسیار بهره گرفته است، نه تنها در جزئیات، بلکه در صلب موضوعاتی که آن‌ها را پایه‌گذاری و استخراج کرده است» (محمدابوموسی، ۲۰۱۰: ۲۴-۲۵).

جاحظ (درگذشت ۵۲۵ ه.ق.) که بنابه نظر ابوموسی تأثیرش بر جرجانی بیشتر از سیبویه بود (همان، ۳۴)، اعتقاد داشت اگر تنها به خود قرآن — جدای از مباحث فرعی پیرامون آن — نظر بیفکنیم، اعجاز قرآن، صرف‌نظر از معانی و مفاهیم آن، فقط به نظم برمی‌گردد. «جاحظ این‌گونه استدلال می‌کند که خدای تعالی از عرب‌ها خواست، ده سوره مانند سوره‌های قرآن در نظام‌مندی و هم‌بستگی بیاورند؛ هرچند این نظام هم‌بسته، دربرگیرنده اباطیل و افتراهای بی‌معنا باشد» (الجدی، ۱۹۶۰: ۲۲). باقلانی (درگذشت ۴۰۴ ه.ق.) از مشهورترین علمای اعجاز قرآن، باور داشت:

اعجاز قرآن در نظم و چینش حروفی است که دلالت‌کننده و بیانگر کلام قدیم خداوند هستند و تحدی و مبارزطلبی پیامبر نیز تنها در این بود که عرب‌ها حروفی به‌مانند حروف قرآن که نماد نظم آن است و به‌طورمنظم در کنار یکدیگر چینش یافته‌اند، بیاورند (باقلانی، بی‌تا: ۳۹۴-۳۹۵).

این‌ها نمونه‌ای از تلاش‌های ستودنی دانشمندان مسلمان است که عبدالقاهر جرجانی از آن‌ها الهام گرفته است؛ اما باید گفت پیشینیان عبدالقاهر، آن‌دم که اصطلاح نظم را به‌کاربردند و اندیشه نظم را مطرح کردند، تنها به مفهوم کلی آن اشاره داشتند؛ درحالی‌که عبدالقاهر برای این مفهوم، قواعدی کلی و منسجم تدوین کرد. به‌عبارتی‌دیگر، مفهوم نظم به‌صورتی مجمل و کلی پیش از عبدالقاهر مطرح شده بود؛ اما نظریه‌ای واضح و مدون از نظم وجود نداشت که بتوان آن را منسوب به شخصی دانست. بنابراین، می‌توان متقاعد شد که نظم از لحاظ نظریه‌بودنش تنها و تنها منسوب به جرجانیست و بس. سمیر ابوزید معتقد است، اینکه نظریه نظم جرجانی عامل بنیان‌گذاری علم معانی قلمداد شد، بدان علت است که او اندیشه پیشینیان را درباره نظم در چارچوب یک نظریه سامان داد و نظراتی مبتکرانه و ابداعی به آن افزود (ابوزید، ۲۰۰۷: ۳۰).

جرجانی خود در جایی از کتابش به این نکته اشاره کرده که درصدد آوردن دانشی نو بوده است؛ دانشی که کارش، دادن تعابیری عینی برای حسن‌تعبیر بوده؛ و پایه‌گذاری آن کاری بس مشکل بوده است:

شایسته است که اکنون به تفصیل مسئله «مزیه» (حسن نظم و تعبیر نیکو) پرداخته و به بیان وجوه مشهود آن پردازیم؛ مسئله‌ای که در مقام طلب بسیار دشوار است و هرکه آهنگ آن کند به سختی می‌افتد و اگر این چنین نمی‌بود، مردم آن را به‌طورکلی و از اصل غیرقابل‌شناخت نمی‌دانستند و ... و تنها به اشاره [ذوق] اتکا نمی‌کردند و راه آموختن آن را بسته نمی‌پنداشتند (جرجانی، ۱۹۸۴: ۶۴-۶۵).

درحقیقت، دانشی که جرجانی پایه‌گذاری می‌کند، نگاه ذوقی دانشمندان پیشین را به چالش کشیده و از آنان می‌خواهد، به‌نحوی روشمندانانه و عقلانی به مسئله نظم و حسن تعبیر نگاه کنند.

از دیگر تفاوت‌های جرجانی با پیشینیانش، رویکرد محترمانه و متفاوت او نسبت به علم نحو است. او ازسویی نگاه تحقیرآمیز عده‌ای به نحو را ملامت می‌کند و ازسویی‌دیگر، با ارائه نمونه‌هایی، به کاربران این دانش نشان می‌دهد، می‌توان در قوانین خشک و بی‌روح نحوی روحی تازه دمید.

تفاوت دیگر را می‌توان از تعریف جرجانی از نظم به‌دست‌آورد. او نیز به‌مانند پیشینیانش در تعریف نظم به دو اصطلاح تعلیق و تألیف اشاره می‌کند؛ ولی آنچه سبب تمایز دیدگاه او از پیشینیانش می‌شود، ارتباطیست که میان این دو اصطلاح و علم نحو برقرار می‌کند؛ او در درآمد کتابش، نظم را این‌گونه تعریف می‌کند:

نظم چیزی جز ایجاد ارتباط میان کلمات و قراردادن برخی از آن‌ها به‌مثابه علت و سبب برخی دیگر نیست. این کلمات در سه‌دسته جای می‌گیرند: اسم، فعل و حرف که برای ایجاد ارتباط میان آن‌ها



روش‌های معینی وجود دارد (همان: ۴).

او از این روش‌های ایجاد ارتباط میان کلمات به «معانی‌النحو» تعبیر می‌کند (همان: ۸) و سپس آشکارا می‌گوید:

نظم چیزی نیست، جز اینکه تو کلامت را بنابر اقتضائات علم نحو بیان کنی و براساس قوانین و اصول آن عمل کرده و روش‌هایش را بشناسی و برخلاف آن روش‌ها عمل نکنی ... وقتی که ناظم سخنی، به نظم‌بخشی کلامش اقدام می‌کند در تمامی وجوه و جوانب هر باب تأمل می‌کند، برای نمونه درباره‌ی خبر، به تمامی وجوه و شکل‌هایی که امکان دارد خبری به آن صورت بیاید، نظرمی‌افکند [تا از میان آن‌ها خبری را که به مقتضای حال مخاطب است، انتخاب کند]. وجوه مختلف خبر می‌تواند این‌گونه باشد: «زید منطلق»، «زید ينطلق»، «ينطلق زید»، «منطلق زید»، «زید لمنطلق»، «المنطلق زید»، «زید هو المنطلق» و «زید هو منطلق»^۵ (همان: ۸۱).

براین‌اساس، نظم با مراعات قوانین علم نحو و معانی‌النحو و بنابه اقتضای حال گوینده و شنونده، شکل‌می‌گیرد و اگر این قوانین رعایت نشود، درستی و صحت کلام زیر سؤال می‌رود: تو کلامی را نمی‌یابی که موصوف به صحت نظم یا فساد در آن باشد و یا موصوف به مزیت و برتری‌اش بر کلام دیگری باشد؛ مگر اینکه مرجع آن صحت و فساد و آن مزیت و برتری را در معانی‌النحو و احکامش بیابی (همان: ۸۲-۸۳).

بنابراین، اساس اعجاز قرآن از نظر جرجانی همان اراده‌ی معانی‌نحوی (توخی معانی‌النحو) یا در یک‌کلمه، همان نظم است:

نظم، تنها، اراده‌ی معانی‌نحوی و احکام آن از خلال معانی کلمات است ... و هرکس نپذیرفت که نظم در این اراده معانی‌نحوی است، به‌تبع آن نمی‌پذیرد که اعجاز قرآن در نظم آن است؛ بنابراین، بر اوست که دلیل دیگری در اثبات اعجاز قرآن بیاورد (همان: ۵۲۶).

شاید از این اقوال بتوان وجه متمایز دو علم نحو و نظم را دریافت. «هنگامی نحو و معانی‌نحوی قواعدی ثابت دارند که به بازنگری نیاز نداشته باشند» (حمدان، ۲۰۱۰: ۲۳)؛ اما نظم که از نظر جرجانی اراده‌ی معانی‌نحوی از جانب متکلم است و موجب مزیت کلامی بر کلام دیگر می‌شود، بنا به اقتضائات پیرامونی تغییرپذیر است و منجر به ابداع و نوآوری می‌شود.

۴. نقش‌گرایی و دستور نظام‌مند هلیدی

نیمه‌ی دوم قرن بیستم، دو نگرش عام و البته متضاد نسبت به زبان رشد یافت؛ یکی نگرشی مبتنی بر تبیین صوری زبان همچون پدیده‌ای درون‌فردی و ذهنی (صورت‌گرایی) و دیگری نگرشی مبتنی بر تبیین نقشی زبان به‌مثابه‌ی پدیده‌ای بینافردی و اجتماعی (نقش‌گرایی). رویکرد اول تا اواسط دهه‌ی چهل رویکرد چیره‌ی زبان‌شناسی به‌شمار می‌رفت و آرای مکتب نقش‌گرایانه‌ی پراگ^۶ - نخستین مکتب نقش‌گرا

— به حاشیه رانده شده بود و این مکتب لندن و مؤسس آن فرث بود که باتوجه به بافت موقعیت، نظریه بافتی خویش را مطرح و زمینه را برای خودنمایی رویکرد نقش‌گرایی فراهم کرد. پس از فرث شاگردانش نسبت به بسط نظریات او اقدام کردند که جامع‌ترین و منسجم‌ترین اقدامات را مایکل هلیدی انجام داد. به عبارتی، او مفهوم سیستم^۷ را به همراه مفهوم ساختار^۸ از فرث وام گرفت و شکل اولیه نظریه خود را با عنوان دستور مقوله‌ومیزان^۹ سامان داد (ر.ک. باطنی، ۱۳۹۴: ۴۳-۵۰). او سپس، باتوجه به اندیشه بافتی فرث و تجدیدنظرهایی که در نظریه اولیه خویش کرد، به این امر قائل شد که «تمام عناصر و تمامی تحلیل‌ها حول محور سیستم (نظام) شکل می‌گیرند» (مهاجر و نبوی، ۱۳۸۶: ۱۵). بنابراین، نظریه خود را به دستور نقش‌گرایی نظام‌مند یا به‌طور خلاصه‌تر دستور نظام‌مند نام‌گذاری کرد.

هلیدی در این دستور گلچینی از مفاهیم مأخوذ از سنت نقش‌گرایی اروپایی شامل مکتب لندن و به‌ویژه نظریه نظام‌ساخت فرث^{۱۰}، دستاوردهای یلمزلف^{۱۱}، مکتب پراگ به‌ویژه آرای متسیوس^{۱۲} را به کار برده است (دبیرمقدم، ۱۳۹۰: ۴۳).

دستور نظام‌مند، مبتنی بر اصل تعدد نقش‌های زبان است؛ نقش‌هایی که نه صرفاً همچون کاربردهای زبان، بلکه چونان پدیده‌ای تبیین می‌شوند که درون نظام زبان، یعنی در لایه‌های معنایی، واژگی-دستوری و واجی زبان هم عمل می‌کنند. به عبارتی، وقتی ارتباطی میان طبقات اجتماعی مختلف حاصل شود، معنای موردنظر این طبقات باتوجه به بافت پیرامونش گزینش می‌شود و سپس عناصر زبانی متناسب با این معانی گزینش می‌شوند تا در سطوح واژگی و دستوری و واجی متن آشکار شوند. براین اساس، دستور نظام‌مند از سه سطح بافت (روابط میان صورت و موقعیت)، صورت (نظم بخشی معنادار مواد کلام) و ماده (جنبه دیداری و نوشتاری کلام) (Halliday, 2002: 39) و یا به تعبیری دیگر، در سه لایه بافتی، لایه معنایی (نقشی) و لایه واژگی/دستوری نمود می‌یابد؛ بافت موقعیت در سه بخش گستره سخن^{۱۳}، منش سخن^{۱۴} و شیوه سخن^{۱۵} آشکار می‌شود (Idem, 1978: 143-145). لایه معنایی در سه فرانقش اندیشگانی^{۱۶} (تجربی)، بینافردی^{۱۷} و متنی^{۱۸} جلوه می‌کند^{۱۹} و لایه واژگی/دستوری در عوامل ساختاری و غیرساختاری، مانند ساختار تعدی^{۲۰}، ساختار وجهی^{۲۱}، ساختار مبتدأخبری^{۲۲}، ساختار اطلاعاتی^{۲۳} و عامل غیرساختاری انسجام^{۲۴} رخ می‌نماید.

درحقیقت، هلیدی میان این سه‌گانه‌ها این‌گونه تناظر برقرار می‌کند: ساختار تعدی بیانگر گستره سخن در خلال ایفای فرانقش تجربی زبان؛ ساختار وجهی بیانگر منش سخن در خلال ایفای فرانقش بینافردی و ساختار متنی بیانگر شیوه سخن در خلال ایفای فرانقش متنی است (Halliday & Hasan, 1985: 25-28).

۵. نظریه نظم و دستور (نقش‌گرایی) نظام‌مند هلیدی

همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شد، نظریات مطرح‌شده در مکتب نقش‌گرایی هلیدی جامع‌تر و منسجم‌تر از نظریات دیگر مکاتب نقش‌گراست. یکی از جلوه‌های این جامعیت و انسجام، داخل‌کردن مباحث دستوری از سوی هلیدی در رویکرد نقش‌گرایانه‌اش است. این درحالی‌ست که «نقش‌گرایان پیش از هلیدی تنها به مباحث آواشناسی و واج‌شناسی و معناشناسی عنایت داشته و توجهی به مباحث دستوری و ارتباطش با نظام نداشتند» (سادات‌الحسینی، ۱۳۸۹: ۱۲۳).

ما رویکردی این‌چنینی را نزد جرجانی نیز می‌بینیم، آنجا که او پیشینیان را به‌خاطر کوچک‌شمردن نحو (دستور) نکوهش می‌کند و توجه به این علم را از ضروریات نظریه‌اش به‌شمار می‌آورد؛ بنابراین، می‌توان گفت که سه اصل دستور، نقش و نظام، مبنای نظریات جرجانی و هلیدی به‌شمار می‌آیند.

در دستور نظام‌مند هلیدی، دستور نظامی است که «سازنده معناست و مقوله‌های دستوری با توجه به معنایی که دارند، توصیف می‌شوند» (Halliday & Matthiessen, 2004: 10). نظام که به‌عنوان پیش‌فرضی اساسی در دستور نظام‌مند مطرح می‌شود، «از شبکه‌ای تودرتو از خرده‌نظام‌ها به‌دست می‌آید که این خرده‌نظام‌ها نیز، خود از مجموعه واحدهایی دستوری سامان می‌یابند که گوینده آن‌ها را متناسب با موضوع سخنش برمی‌گزیند» (رمضان‌النجار، ۲۰۱۰: ۸۹)؛ بنابراین، هدف دستور نظام‌مند «دسته‌بندی جمله‌ها و نقش‌های دستوری‌شان در پس‌زمینه نظام کاربردی آن‌ها است» (کمال‌الدین، ۱۹۹۹: ۴۴).

میان نظم موردنظر جرجانی و دستور نظام‌مند هلیدی نزدیکی بسیار برقرار است؛ نظم — همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد — شبکه‌ای تودرتو از روابط علی و معلولی میان کلمات است که به شیوه‌های متعددی توسط گوینده برگزیده و بیان می‌شود (النظم = توخّی معانی النحو) و دستور نظام‌مند «مبتنی بر اصل تعدد نقش‌های زبانیست» (أحمد، ۱۹۸۹: ۸۹)؛ اصلی که در نظام زبان انعکاس یافته و باعث می‌شود، هر ترکیب یا ساخت زبانی نقشی متفاوت از ساخت‌های دیگر ایفا کند؛ بنابراین، کاربر زبان در برابر خود ابزار تعبیری متعددی می‌یابد که به او امکان می‌دهد، اندیشه‌ها و احساسات خویش را به شیوه‌های مختلف اختیار و بیان کند و این دقیقاً همان اراده معانی نحوی یا نظم موردنظر جرجانی است. با این حال، گوینده بنا بر قصدی که از کلامش دارد، کلمات و الفاظ را به شیوه‌های گوناگون بیان می‌کند. جرجانی خود درباره این شیوه‌های پایان‌ناپذیر می‌گوید: «حال که شناخت، مدار نظم بر معانی النحو و وجوه و فروقی است که در آن رخ می‌نماید، پس بدان که این وجوه بی‌حد و حصر و بی‌انتهاست. سپس بدان که مزیت و برتری فی‌نفسه بر این وجوه و شیوه‌ها صدق نمی‌کند...؛ بلکه به واسطه معانی و اغراض موردنظر گوینده که کلام براساس آن سامان یافته جلوه می‌نماید»

(جرجانی، ۱۹۸۴: ۸۷). بنابراین، مشهود است که جرجانی چگونه این وجوه متعدد سامان‌دهی کلام را به اغراض موردنظر گوینده پیوند می‌زند.

پیش‌تر درباره لایه‌های سه‌گانه نظریه نقش‌گرای هلیدی سخن به میان آمد: لایه بافتی، لایه معنایی و لایه واژگی-دستوری. روش نحوی‌ای که عبدالقاهر آن را مبنای نظریه‌اش قرار می‌دهد، نیز در سه‌گانه لفظ (قواعد نحو)، معنا و روابط بافتی (تعلیق) نمود می‌یابد. بنابراین، در اینجا مفاهیم سه‌گانه متناظر به چشم‌می‌خورند؛ مفاهیمی که هردو زبان‌شناس با طرح آن‌ها، پا از دایره قوانین خشک و صوری نحو فراتر گذاشته و نحو را در خدمت معانی و نقش‌های کاربردی زبان دانسته‌اند. جرجانی با انتقاد از عملکرد پیشینیانش در استفاده خشک و صوری از نحو، پای «معانی النحو» را به میان کشیده و نحو را با بافت پیرامونی کلام گره زده و به قول یکی از نویسندگان عرب دم از نحو بلاغی زده است (عباس، ۱۹۹۹: ۱۱) و هلیدی بر این باور است که «دستور باید با آنچه خارج از زبان رخ می‌دهد - یعنی با حوادث و اوضاع جهان و جریان‌های اجتماعی که درگیر آن‌ها هستیم - در ارتباط باشد» (کاظمی و افراشی، ۱۳۹۲: ۱۳۱).

معانی النحو جرجانی، نوعی تحلیل زبانی است که بر قواعد نحوی تکیه دارد؛ اما نه آن قواعد خشک و صوری‌ای که به حرکات پایان کلمات پایبند است؛ به عبارتی دیگر، این مفهوم «تحلیلی زبانی است که هدفش فهم متن و اسلوب آن است» (محمدبلحاف و مبارک‌التمیمی، ۲۰۱۲: ۱۴). با وجود این، هلیدی نیز از الگوی خود جهت تحلیل متون و فهم آن‌ها بهره می‌گیرد. تحلیل‌هایی که اغلب «در جهت تبیین شیوه انتقال معناست» (کاظمی و افراشی، ۱۳۹۲: ۱۳۱).

۱-۵. نظریه نظم و مفهوم بافت نزد هلیدی

گفته شد که یکی از لایه‌های دستور نظام‌مند هلیدی لایه بافتی است. بافت از مفاهیم مورد تأکید و مهم در زبان‌شناسی معاصر است و به دو بافت زبانی و غیرزبانی (بافت موقعیت) تقسیم می‌شود؛ هلیدی و جرجانی نیز از این امر مستثنا نیستند و به هردو نوع بافت توجه دارند. هلیدی بافت زبانی را حاصل کاربرد کلمه در نظام جمله و در مصاحبت سایر کلمات می‌داند و معنایی را که از بافت زبانی به دست می‌آید، از معنای معجمی تمییز می‌دهد و معنای بافتی را «معنایی معین و محدود» معرفی می‌کند (Halliday, 2002: 61). از نظر جرجانی نیز تنها صورتی که الفاظ می‌توانند معنا را برسانند، ورود به مجموعه روابطی است که طبق اصولی معین و در ارتباط با عوامل زبانی و غیرزبانی سامان یابند. «هیچ عاقلی نیست که چشم قلبش را باز نکند، مگر اینکه ضرورتاً دریابد، معنا از پیوستن و ارتباط کلمات با یکدیگر حاصل می‌شود» (جرجانی، ۱۹۸۴: ۹۶). او همچنین بالابودن میزان فصاحت یک لفظ در بافتی مشخص و عاری بودن آن از فصاحت در بافت‌های دیگر را به دلیل عملکرد بافت

زبانی می‌داند. به عبارتی، «کیفیتی که پیش‌تر وجود نداشت، پس از عمل کردن ساخت بر لفظ، در آن ظاهر می‌شود» (أبودیب، ۱۳۸۴: ۵۵). جرجانی می‌گوید: «اینکه کلمه‌ای فی‌نفسه و به‌طور انفرادی مستحق برتری و شرافت دانسته شود، بدون اینکه سبب این برتری در کیفیت مصاحبت آن با کلمات مجاورش، بنابر احوالات مختلف لحاظ نشود، عملی بی‌ارزش و فرومایه است» (جرجانی، ۱۹۸۴: ۴۸). ویژگی مهم رویکرد نقش‌گرایی، به‌ویژه رویکرد مکتب لندن که هلیدی نیز به‌نوعی از شاگردان این مکتب به‌شمار می‌رود، توجه ویژه به بافت موقعیت است. هلیدی متن را مکانی برای گفت‌وگوی صداهای مختلف در جامعه فرض می‌کند و نظام نشانه‌های زبان را به نظام نشانه‌های محیط پیرامون ارتباط می‌دهد؛ چه‌بسا یکی از دلایل موفقیت هلیدی در ارتباط نظام‌داری است که او میان بافت موقعیت و لایه‌های گوناگون زبان ایجاد می‌کند.

از نظر جرجانی نیز بافت موقعیت — که معادل عنصر مقام در بلاغت عربی است — اهمیت ویژه‌ای دارد، تا آنجا که استیتیة، این عنصر را یکی از عناصر تشکیل‌دهنده منظومه زبانی جرجانی برمی‌شمارد: «زبان در نظر عبدالقاهر، منظومه‌ای سه‌گانه و متشکل از اقتضائات عقلی، بافت و مقام است» (استیتیة، ۲۰۰۳: ۱۲۶). این سخن نشان‌دهنده آن است که جرجانی علی‌رغم گمان‌عه‌ای، تنها به روابط درون زبانی (تعلیق) اتکا ندارد؛ بلکه به روابط برون‌زبانی و مقام نیز توجه می‌کند. چه‌بسا عبارت «لکل مقام مقال» که از سوی بلاغیون مسلمان گفته می‌شود، به‌بهترین وجه، گویای اهمیت عنصر مقام یا بافت موقعیت باشد و سبب اهتمام ویژه اندیشمندان چون جرجانی به آن باشد.

توجه جرجانی به حال‌گوینده و شنونده که از عناصر بافت موقعیت هستند — و در بخش منش سخن از بافت موقعیت هلیدی جای دارند و در تولید معنای بینافردی زبان نقش بسزایی دارند — در دو کتابش، *اسرار البلاغه* (بی‌تا) و *دلایل الاعجاز* (۱۹۸۴) بارز و مشهود است؛ آنجا که او مأموریت و وظیفه‌گوینده (ناظم) را رساندن معنا به شنونده به‌عنوان عنصری اساسی در فرایند نظم تلقی می‌کند: آیا این قابل تصور است که تو معنای کلمه‌ای را اراده کنی، بی‌آنکه به ارتباط آن معنا با معنای کلمه دیگر توجه داشته باشی؟ منظور از توجه به معنای کلمات از جانب گوینده این است که به شنونده خبری را اعلام کنی که او از آن اطلاعی ندارد. از طرفی دیگر، این نیز مشخص است که توی متکلم قصد نداری شنونده را از معنای تک‌تک کلمات با خبر کنی، برای نمونه، وقتی می‌گویی «خرج زید» نمی‌خواهی که شنونده را از معنای لغوی «خرج» و «زید» اعلام کنی و همین‌طور محال است با الفاظی با شنونده صحبت کنی که او معنای آن‌ها را چونان تو نداند (جرجانی، ۱۹۸۴: ۷۳).

چه‌بسا بتوان گفت، آگاهی گوینده از اوضاع شنونده و مفروضاتی که درباره‌ی واکنش‌های احتمالی او در ذهن خود می‌پروراند، ساختار تجربه‌ی روانی و عاطفی گوینده را تغییر می‌دهد. ابودیب نیز معتقد است: «ساختار حالت درونی گوینده را عواملی مهم‌تر و گسترده‌تر تعیین می‌کنند که به بافت موقعیتی

تجربه و تعامل میان عناصر گوناگون آن وضعیت، ارتباط دارند» (أبودیب، ۱۳۸۰: ۲۱۹). نمونه‌ای دیگر از اهمیت بافت موقعیت نزد جرجانی و تأثیر آن بر ساخت نحوی کلام را می‌توان در تفسیر جرجانی از آیه «ولکم فی القصاص حیوة» [بقره/۱۷۹] مشاهده کرد آن‌دم که او دلیل نکره آوردن لفظ «حیوة» را از جانب گوینده این‌گونه عنوان می‌کند که منظور گوینده مابقی زندگی قربانی بالقوه است، نه زندگی او فی‌نفسه؛ یعنی هرکس می‌داند که اگر قتلی را انجام دهد، کشته می‌شود؛ از کشتن خودداری می‌کند، پس خطر مجازات قاتل بالقوه، فردی را که می‌توانست قربانی‌اش باشد، از مرگ نجات می‌دهد (جرجانی، ۱۹۸۴: ۲۸۹).

۲-۵. نظریه نظم و ساخت متنی^{۲۵} نزد هلیدی

گفته آمد یکی از لایه‌های زبان در دستور نظام‌مند لایه واژی‌دستوری است. این لایه جایگاه تحقق معناها (فرانقش‌های) سه‌گانه هلیدی به‌واسطه ساختارهای زبانی سه‌گانه است: ساخت تعدی، ساخت وجهی و ساخت متنی.

اشتراکات هلیدی و جرجانی در این ساختارها نیز بروز می‌یابد؛ به‌ویژه آن‌هنگام که به آرای آن‌ها درباره کیفیت چینش اجزای سخن در پرتوی توجه به بافت زبانی و غیرزبانی برمی‌خوریم. جرجانی آن‌هنگام که به تشریح مفهوم نظم در *دلائل الاعجاز* – به‌ویژه درباره تقدیم و تأخیر – می‌پردازد، از این مسئله سخن به‌میان می‌آورد و هلیدی آن‌دم که به تشریح ساخت متنی می‌پردازد، این قضیه را مطرح می‌کند؛ به عبارت دیگر، همان‌طور که ساخت متنی بر «چگونگی سازمان‌بندی اطلاعات از رهگذر شیوه آرایش و ترتیب عناصر محتوایی کلام» (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۵۶) استوار است، نظریه نظم نیز بر نیکو سازمان‌یافتن عناصر متن و قراردادن فرایندهای وصل و فصل، «تعریف و تنکیر، تقدیم و تأخیر، حذف و تکرار، إضمار (ضمیر آوردن) و اظهار در جایگاه مناسب خود» (جرجانی، ۱۹۸۴: ۸۲) متکی است. تمام این فرایندها نیز در سایه اهمیت هر دو زبان‌شناس به قضایای بافتی به‌ویژه بافت موقعیت و عناصر سازنده آن، مانند حال گوینده و حال شنونده و اوضاع اجتماعی و محیطی و... تحقق می‌یابند.

ساخت متنی نزد هلیدی به دو ساخت متمایز «مبتدا-خبری» و «اطلاعاتی» و یک بخش غیرساختاری یعنی «انسجام» تقسیم می‌شود. از آنجاکه تشریح و تحلیل بخش غیرساختاری ساخت متنی و تطبیق آن با آرای جرجانی از حوصله این مبحث خارج است و پژوهش جداگانه‌ای می‌طلبد، به مبحث انسجام نمی‌پردازیم و آن را به زمانی دیگر موکول می‌کنیم.

ساخت مبتدا-خبری که از دو بخش مبتدا^{۲۶} (آغازگر) و خبر^{۲۷} (پایان بخش) تشکیل می‌شود،

ساختی «گوینده‌محور»^{۲۸} است (Halliday, 1994: 299). یعنی تابع نگاه گوینده و تولیدکننده متن است؛ حال آنکه ساخت اطلاعاتی متشکل از اطلاع کهنه و اطلاع نو، «ساختی مخاطب‌محور»^{۲۹} است (Ibid): زیرا این مخاطب است که معین می‌کند، کدامیک از اطلاعات نزد او کهنه و قدیمی است و کدامیک برای او نو است.

از دیدگاه هلیدی آن‌دم که مبتدا/ اطلاع کهنه و خبر/ اطلاع نو با یکدیگر منطبق باشند، بند، بندی بی‌نشان است؛ لیکن آن‌هنگام که عکس این قضیه اتفاق افتد، بند، نشان‌دار می‌شود. یکی از عواملی که باعث نشان‌دار شدن بند می‌شود، فرایند مبتداسازی^{۳۰} است؛ فرایندی که در آن سازه‌ای از جمله به آغاز جمله تغییر مکان می‌دهد و در حکم «نقطه عزیمت پیام» (Ibid: 37) اطلاعاتی تازه را در اختیار شنونده قرار می‌دهد.

به اعتقاد هلیدی، با استفاده از عملکرد مبتداسازی، توزیع بی‌نشان مبتدابخبر دگرگون می‌شود و سازه‌ای غیر از نهاد مبتدای جمله می‌شود. همچنین، از نظر او، «مبتداسازی افزون‌بر نقشی که در نشان‌دار کردن مبتدای جمله دارد، از نقش دیگری نیز برخوردار است و آن اینکه سازه مبتداسازنده برای شنونده اطلاعاتی نو تلقی می‌شود» (میرعمادی و مجیدی، ۱۳۸۵-۱۰-۱۱).

جرجانی نیز آن زمان که مبحث تقدیم و تأخیر را مطرح می‌کند (فصل‌های ده، یازده، دوازده، سیزده)، به‌نوعی از دو ساخت مبتدا-خبری و اطلاعاتی مدنظر هلیدی و به‌ویژه مبحث مبتداسازی سخن به‌میان می‌آورد. اهمیت این مطلب زمانی روشن می‌شود که شیوب^{۳۱} پس از ارائه طرحواره‌ای ساده از کانونی‌سازی و مبتداسازی در عربی کلاسیک این فرضیه را مطرح می‌کند که واژه‌گزینی^{۳۲} — یا همان تقدیم و تأخیر مدنظر جرجانی — در زبان عربی «مهم‌ترین عاملی است که تعیین می‌کند، کدام‌بخش جمله فعلیه در کانون توجه [یعنی در حکم مبتدا] قرار دارد» (Schube, 1977: 210).

نمونه‌هایی که جرجانی به آن‌ها اشاره می‌کند، به‌طورمیسوس به ذکر دلایل تقدیم عنصری بر عنصری دیگر پرداخته و اهداف آن را واکاوی می‌کند. از این اغراض، می‌توان به اهمیت عنصر متقدم نزد گوینده، تأکید بر ثبوت بیشتر مسند برای مسندالیه، تنبیه و آگاه‌سازی مخاطب نسبت به قضایای پیرامونش، از میان رفتن شک از ذهن مخاطب نسبت به شخصی یا رویدادی، ... اشاره کرد.

برای نمونه، جرجانی پیرامون تفاوت دو عبارت «ما ضربت زیداً» و «ما زیداً ضربت» که در اولی فعل مقدم شده و در دومی مفعول، می‌گوید:

هر گاه بگویی ما ضربت زیداً [زدنی از جانب من روی زید واقع نشد] و فعل را مقدم کنی، نفس عمل زدن را از جانب خودت روی زید رد کرده و زدن در مورد شخصی غیر زید را نیز نه رد و نه اثبات کرده‌ای؛ بلکه آن را به‌صورت مبهم و محتمل رها کرده‌ای؛ اما هرگاه مفعول [زید] را مقدم کرده و بگویی ما زیداً ضربت [زید را نزد] این‌گونه برداشت می‌شود که تو انسانی را که احتمال داده‌شده زید

باشد، زده‌ای؛ لیکن تو [با مقدم‌کردن زید این احتمال را رد کرده] و کتک خوردن را از زید [نه کس دیگری] نفی کرده‌ای (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۲۶).

در این دو عبارت، او بر اهمیت عنصر متقدم نزد گوینده اشاره می‌کند و آن را به‌عنوان مبتدایی که سازمان‌دهنده پیام است، در کانون توجه مخاطب قرار می‌دهد؛ مبتدایی که یکجا فعل است و جایی دیگر مفعول، و ضرورتی ندارد که حتماً فاعل یا نهاد جمله باشد. او در تحلیل عبارت «عبدالله ضربته» [عبدالله رو زدمش] نیز غرض گوینده را از تقدیم عبدالله زمینه‌چینی برای مخاطب، آگاهانیدن و از میان رفتن شک او عنوان می‌کند:

این امر [یعنی مقدم‌کردن اسم بر فعل، سبب ثبوت بیشتر آن فعل برای اسم می‌شود]؛ بدین سبب است که اسم خالی از عوامل [رفع یعنی مبتدای نحوی] تنها و تنها به سخنی که به آن اسم اسناد داده می‌شود و پس از آن می‌آید، تعلق دارد؛ بنابراین، هر زمان که لفظ «عبدالله» را گفتی به مخاطب می‌فهمانی، می‌خواهی از عبدالله [که نزد مخاطب شناخته شده است] سخن بگویی، وقتی او را با این کلمه آماده کردی، خبرت را می‌آوری — حال ممکن است که این خبر «قام» باشد یا «خرج» یا «قدم» — و با این کار مخاطب نسبت به خبری که برایش زمینه‌چینی کرده‌ای، آگاهی می‌یابد و با آن انس می‌گیرد و اطمینان می‌یابد. بدون تردید این کار در از میان بردن شک و شبهه مخاطب و ثبوت خبر نزد او مؤثرتر است (همان: ۱۳۱-۱۳۲).

بنابر شیوه مبتداسازی، گوینده، سازه عبدالله را که دراصل، مفعول فعل ضربت است، به آغاز جمله انتقال می‌دهد و با این کار، زمینه را برای خبری که پس از آن خواسته بیاورد، هرچه بیشتر مهیا می‌کند؛ یعنی همان چیزی که زبان‌شناسان می‌گویند: «عناصر پیش‌اینده شده زمینه را برای عناصر متأخرتر [پس‌اینده شده] فراهم می‌سازد» (مدرسی، ۱۳۸۶: ۱۳)؛ لیکن در اینجا مسئله‌ای مطرح می‌شود و آن این است که دقیقاً نمی‌توان عناصر ساخت اطلاعاتی مدنظر هلیدی را بر نمونه‌های جرجانی پیاده کرد، برای نمونه، سازه آغازین عبدالله با توجه به نظر هلیدی باید اطلاع نو باشد، درحالی‌که بنابر نظر جرجانی عبدالله در عبارت «عبدالله ضربته» نزد شنونده اطلاع کهنه به‌شمار می‌رود؛ زیرا «تنبیه و آگاه‌سازی مخاطب تنها مربوط به موارد معلوم و شناخته شده است» (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۴۵).

بنابراین، عبارت «عبدالله ضربته» عبارتی نشان‌دار است؛ نه از حیث انطباق آغازگر با اطلاع نو، بلکه از حیث مبتداسازدن سازه‌ای غیر از نهاد جمله. این مبتدا را هلیدی «به پیروی از رمانتیسیت‌ها با عنوان فاعل روان‌شناختی» (ساسانی، ۱۳۸۷: ۳۲۰) شناخته است.

عبدالله: آغازگر و اطلاع کهنه؛ ضربته: پایان بخش و اطلاع نو

چه بسا دلیل این تفاوت در این باشد که از نظر هلیدی «توزیع اطلاع نو و کهنه اساساً بر بنیاد ساخت نواختی است» (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۶۰)؛ درحالی‌که جرجانی به نقش ریتم و آهنگ در سامان‌دهی اطلاعاتی کلام اشاره‌ای نکرده است. روی هم رفته، با مقایسه نمونه‌های هلیدی و جرجانی

در باره ساخت متنی و تقدیم و تأخیر، این گونه استنباط می شود که نمونه های جرجانی مبسوط تر و بلاغی تراند و به منظور گوینده کامل تر و دقیق تر اشاره می کنند؛ در حالی که نمونه های هلیدی گفتمانی تر و ساده تر هستند و در چارچوب اصطلاحات مدرن امروزی، مدون تر و منظم تر آشکار می شوند.

۶. نتیجه گیری

هدف پژوهش حاضر، بررسی برخی از تبیین های نقش گرایانه عبدالقاهر جرجانی در نظریه نظم، بر مبنای مکتب نقش گرای مایکل هلیدی بود؛ بنابراین، مباحث به سه بخش تقسیم شد و بر اساس آن نتایج ذیل به دست آمد:

۱. نظم مورد نظر جرجانی تقارب زیادی با دستور نظام مند هلیدی دارد؛ به عبارتی، جرجانی، نظم را اراده معانی نحوی از جانب متکلم بیان می کند (توخی معانی النحو) و هلیدی دستور خود را بر مبنای اصل تعدد نقش های زبانی استوار می سازد؛ اصلی که به کاربر زبان ابزار تعبیری متعددی داده و به او امکان می دهد، اندیشه ها و احساسات خویش را به شیوه های مختلف بیان کند.

۲. جرجانی نظریه خود را در سه کلمه خلاصه می کند: «توخی معانی النحو» که می توان این سه واژه را هم ارز با «دستور نقش گرای نظام مند» هلیدی یافت؛ چه اینکه هلیدی مبنای نظریه خود را بر دستور (النحو)، نقش های زبان (معانی) و نظام – که مبتنی بر اختیار و اراده متکلم است – قرار می دهد.

۳. اگرچه جرجانی صراحتاً، به اهمیت بافت، به ویژه بافت موقعیت اشاره نمی کند؛ اما از قراین و شواهد موجود در کلامش پیداست که او نیز چون هلیدی بر نقش بی بدیل این عنصر و مؤلفه های سازنده اش چون گوینده، شنونده و ... در فرایند درک و فهم متن مهر تأیید می زند.

۴. لایه ها و سطوح مدنظر هلیدی در دستور نظام مند عبارتند از لایه بافتی، لایه معنایی و لایه واژی دستوری که می توان آن ها را قابل تطبیق بر روش نحوی بلاغی جرجانی دانست که بر روابط بافتی (التعلیق)، معنا و لفظ متکی است.

۵. هر دو اندیشمند بر نقش بی بدیل متکلم و مخاطب بر چینش کلمات و تأثیری که این چینش بر بار اطلاعاتی کلام دارد، اتفاق نظر دارند؛ با این تفاوت که جرجانی، مانند هلیدی به نقش آهنگ کلام در ساماندهی اطلاع کهنه و نو اشاره نمی کند.

۷. پی نوشت ها

1. situational context
2. J. R. Firth

3. systemic functional grammar

4. collocation

۵. شاید نتوان معنای دقیق تکتک این جملات و معادل فارسی آنها را به‌طور دقیق بیان کرد؛ ولی معنای کلی تمام آنها بدین‌صورت است: «زید روانه می‌شود»؛ حال همین معنای کلی در موقعیت‌های مختلف با تعبیرات متفاوتی به‌کار می‌رود؛ یک‌بار به‌صورت جمله اسمیه «زید منطلق» به‌کار می‌رود و بار دیگر به‌صورت جمله فعلیه «زید منطلق»؛ یک‌بار به‌صورت ... و تمام این تعبیرات به اراده متکلم، موقعیت خود و مخاطبش بستگی وابسته است

6. Prague school

7. system

8. structure

9. scale and category grammar

10. system-structure theory

11. L. Hjelmslev

12. Vilem Mathesius

13. field of discourse

14. tenor of discourse

15. mode of discourse

16. ideational metafunction

17. interpersonal metafunction

18. textual metafunction

۱۹. فرانشس اندیشگانی ناظر بر تجربه سخنگویان است، فرانشس بینافردی نشان می‌دهد، چگونه گوینده یا نویسنده با شنونده و خواننده خود ارتباط برقرار می‌کند و فرانشس متنی نشان می‌دهد، چگونه آنچه می‌گوییم با آنچه پیش‌تر گفته شده و با بافت پیرامونی مرتبط است (Halliday & Matthiessen, 2004: 29-30).

20. transitivity structure

21. mood structure

22. thematic structure

23. information structure

24. cohesion

25. textual structure

26. theme

27. rheme

28. speaker-oriented

29. addressee-oriented

30. topicalization

31. M. B. Schube

32. word order

۸. منابع

- ابریر، سمیه (۲۰۱۱). مفاهیم لسانیات النص فی دلائل الإعجاز. جامعه محمد خیضر بسکرة.
- اُبودیب، کمال (۱۳۸۴). صور خیال در نظریه جرجانی. ترجمه فرزانه سجودی و فرهاد ساسانی.

- تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. با همکاری مؤسسه فرهنگی گسترش هنر.
- _____ (۱۳۸۰). «نظریه جرجانی در باب ساخت (نظم)». ترجمه فرهاد ساسانی. *مجله زیباشناخت*. ش ۴. صص ۲۱۵-۲۵۵.
 - أبوزید، سمیر (۲۰۰۷). «نظریه النظم عند عبدالقاهر الجرجانی أول محاولة فی العلوم الإنسانية». *مجله المواقف قسم العلوم الإنسانية*. صص ۱-۴۴.
 - أحمد، یحیی (۱۹۸۹). «الاتجاه الوظيفی و دوره فی تحلیل اللغة». *مجله عالم الفكر*، المجلد ۲۰. العدد ۳. صص ۶۹-۹۷.
 - إستیتة، سمیر شریف (۲۰۰۳). *منازل الرؤیة: منهج تكاملی فی قراءة النص*. أمان: دار وائل.
 - افخمی ستوده، حنیف (۱۳۸۹). «نهاد ادبی». *مجله دستور ویژه نامه فرهنگستان*. ش ۶. صص ۱۷۴-۲۰۷.
 - باطنی، محمدرضا (۱۳۴۹). *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*. تهران: امیرکبیر.
 - الباقلائی، أبوبکر (بی تا). *إعجاز القرآن*. التحقیق: السید أحمد صقر. دارالمعارف بمصر.
 - الجرجانی، عبدالقاهر (۱۹۸۴). *دلائل الإعجاز*. القراءة و التعليق: محمود محمد شاکر. مكتبة الخانجي بالقاهرة.
 - _____ (بی تا). *أسرار البلاغة فی علم البيان*. التصحيح و التعليق: السید محمدرشید رضا. بیروت: دارالمعرفة.
 - الجندی، درویش (۱۹۶۰). *نظریه عبدالقاهر فی النظم*. مكتبة نهضة مصر بالفجالة.
 - حامدة، ثقبایث (۲۰۱۲). *قضايا التداولیة فی كتاب دلائل الإعجاز لعبدالقاهر الجرجانی (رسالة الماجستير)*. الجزائر: جامعة مولود معمري تیزی وزو. كلية الآداب و اللغات. قسم اللغة و الأدب العربی.
 - حسین، عبدالقادر (۱۹۹۸). *أثر النحاة فی البحث البلاغی*. القاهرة: دار غریب.
 - حمدان، ابتسام أحمد (۲۰۱۰). «أسس نحویة و لغویة فی التفكير البلاغی عند عبدالقاهر الجرجانی». *مجله دراسات فی اللغة العربیة و آدابها*. العدد ۳. صص ۱۹-۴۲.
 - دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۰). *زبان شناسی نظری پیدایش و تکوین دستور زایشی*. تهران: سمت.

- رمضان‌النجار، نادیه (۲۰۱۰). *اللغة وعلم اللغة قديماً وحديثاً*. إسكندرية: دارالوفاء لدنيا الطباعة و النشر.
- سادات‌الحسینی، راضیه‌السادات (۱۳۸۹). *دراسة فی جذور آراء نحاة البصرة علی ضوء المدارس اللغوية الشكلية و الوظيفية*. رسالة الماجستير. طهران: جامعة العلامة الطباطبائی.
- ساسانی، فرهاد (۱۳۸۷). «نگاهی به نظریه ساخت و معناهای افزوده عبدالقاهر جرجانی». *مجله زیباشناخت*. س. ۹. ش. ۱۹. صص ۳۱۵-۳۲۴.
- صحراوی، مسعود (۲۰۰۵). *التداولية عند العلماء العرب دراسة تداولية لظاهرة الأفعال الكلامية فی التراث اللساني العربي*. بیروت: دارالطبعة.
- عباس، محمد (۱۹۹۹). *الأبعاد الإبداعية فی منهج عبدالقاهر الجرجانی (دراسة مقارنة)*. دمشق: دارالفکر.
- کاظمی، فروغ و آریتا افراشی (۱۳۹۲). «نشان‌داری آغازگر در زبان‌های فارسی و انگلیسی براساس رویکرد دستور نقش‌گرای نظام‌مند». *جستارهای زبانی*. د. ۴. ش. ۱ (پیاپی ۱۳). بهار. صص ۱۲۵-۱۴۹.
- کمال‌الدین، حازم‌علی (۱۹۹۹). *دروس فی علم اللغة العام*. القاهرة: مكتبة الآداب.
- محمدأبوموسی، محمد (۲۰۱۰). *مدخل إلى کتابی عبد القاهر الجرجانی*. القاهرة: مكتبة وهبة.
- محمدبلحاف، عامرفائل و ناصرعمر مبارک‌التمیمی (۲۰۱۲). «من مظاهر الالتقاء بین فکر عبدالقاهر فی النظم و بعض المبادئ اللغوية لمدرسة لندن». *مجله الدراسات اللغوية و الأدبية*. العدد الثاني، صص ۵-۳۸.
- محمد مراد، ولید (۱۹۸۳). *نظرية النظم و قيمتها العلمية فی الدراسات اللغوية عند عبدالقاهر الجرجانی*. دمشق: دارالفکر.
- مدرس، بهرام (۱۳۸۶). *ساخت اطلاع و بازنمایی آن در زبان فارسی*. پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی همگانی. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- مهاجر، مهران و محمد نبوی (۱۳۷۶). *به سوی زبان‌شناسی شعر رهیافتی نقش‌گرا*. تهران: نشر مرکز.
- میرعمادی، سیدعلی و ستاره مجیدی (۱۳۸۵). «بررسی نقش اطلاعی دو فرایند مبتداسازی و مجهول‌سازی در زبان فارسی از دیدگاه نقش‌گرای». *مجله زبان و ادب*. ش. ۳۰. صص ۷-۳۰.



- نظری، علیرضا (۱۳۹۰). «زبان‌شناسی متن و الگوی انسجام در آرای نحوی، بلاغی و نقدی عربی قدیم». *مجله ادب عربی*. د. ۳. ش. ۳. صص ۸۳-۱۱۲.

References:

- Abbas, M. (1999). *Innovative Dimensions of Abdul-Qahir Al-Jurjani Approach (A Comparative Study)*. Damascus: Dar Ul-Fikr [In Arabic].
- Abu Adib, K. (2000). "Jurjani's Theory on Structure (Nazm)". Translated by: Farhad Sasani. *Journal of Ziba Shenakht*. Issue 4. Pp. 215-255 [In Persian].
- Abu Adib, K. (2005). *Images of Thoughts in Al-Jurjani's theory*. Translated by: Farzan Sojoodi & Farhad Sasani, Tehran: Art Research and Studies Center of the Ministry of Culture, in collaboration with the Cultural Institute of Gostaresh Honar [In Persian].
- Abu Zaid, S. (2007). "Abdul-Qahir Al-Jurjani's theory of nazm: The First Attempt on Humanities". *Journal of Al-Mawaqif Al-Qism Ulum Al-Insaniyah*. Pp. 1-44 [In Arabic].
- Afkhami Sotoudeh, H. (2011). "Litrary Subject". *Journal of Grammar (Dastoor) Special Issue of Farhangestan*. Issue 6. Pp.174-207 [In Persian].
- Ahmed Y. (1989). "Functional approach and its role in language analysis". *Journal of Alim ul-Fikr*. Vol. 20. Issue 3. Pp.69-97 [In Arabic].
- Al-Baqallani, Abu Bakr (No date). *Miracle of the Qur'an*. Research: Sayyed Ahmed Saqr, Egypt: Dar Al-ma'arif [In Arabic].
- Al-Jundi, D. (1960). *Abdul-Qahir Theory of Nazm*. Egypt: Library of Nahthatu Misr belfajjalalah [In Aabic].
- Al-Jurjani, Abdul-Qahir (1984). *Dala'il Al-I'jaz*. Correction and annotation by: Mahmoud Muhammad Shakir. Qahira: Alkhaniji library [In Arabic].
- ----- (No Date). *Secrets of Rhetoric in Eloquence*. Correction and Annotation by: Syed Muhammad Rashid Reza. Beirut: Dar al Ma'refa [In Arabic].
- Bateni, M. R. (1971). *A Description of Grammatical Structure of Persian*. Tehran: Amir Kabir [In Persian].
- Dabir Moghaddam, M. (2011). *Theoretical Linguistics: The Emergence and Development of Generative Grammar*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Ebrir, S. (2011). *The Consepsts of Text Linguistics in Dala'il Al-I'jaz*. Muhammad Kheizar Beskarah [In Arabic].

- Halliday, M. A. K & Ch. Matthiessen (2004). *An Introduction to Functional Grammar*. 3rd Edition. London: Arnold.
- Halliday, M. A. K & R. Hasan (1985). *Language, Context, and Text: Aspect of Language in a Social Semiotic Perspective*. Oxford: Oxford University Press.
- Halliday, M. A. K. (1978). *Language as Social Semiotics*. London: Edward Arnold.
- ----- (1994). *An Introduction to Functional Grammar*. London: Edward Arnold
- ----- (2002). *On Grammar*. London & New York: Continuum.
- Hamdan, Ibtisam, A. (2010). "Grammatical and linguistic principles in rhetoric thoughts of Al-Jurjani". *Journal of Studies in Arabic language and literature*. Issue 3. Pp.19-42 [In Arabic].
- Hamedah, S. (2012). *Pragmatics Cases in Dala'il Al-I'jaz to Abdul-Qahir Al-Jurjani* (M.A.Thesis). Al-Jazair. Moloud Ma'mery tizyvezo University.Faculty of Languages &Litrature.the section of Arabic litrature & language [In Arabic].
- Hussein, Abdul-Qadir (1998). *Impact of syntacticians on rhetoric studies*. Cairo: Dar Al-Qarib [In Arabic].
- Istitiah, S. Sh. (2003). *House of Views: An Interactive Approach to Reading Text*. Amman: Daar Vail [In Arabic].
- Kamal Ud-Din, H. A. (1999). *Courses in General Linguistics*. Cairo: library of Al-Adab.
- Kazemi, F. & A. Afrashi (2013). "Markedness of Theme in Persian and English based on systemic functional grammar approach". *Language Related Research*. Vol. 4. No.1. Spring 2013. Pp. 125-149 [In Persian].
- Miremadi, S. A. & S. Majidi. (2006). "The Study of informative role of topicalization and passivization in Persian from functionalist point of view". *Journal of Language and Literature*. Issue 30. Pp. 7-30 [In Persian].
- Modarresi, B. (2008). *Informative Structure and its Representation in Persian*. Ph.D. Dissertation of General Linguistics, Tehrani: Tarbiat Modaress University [In Persian].
- Mohajer, M. & M. Nabavi (1998). *Poetry Linguistics, a Functionalist Approach*. Tehran Markaz Publications [In Persian].



- Mohammad Abo Moosa, M. (2010). *An Introduction to Two Books by Abdul-Qahir al-Jurjani*. Cairo: Library of Vahbah [In Arabic].
- Muhammad Bilhaf, Amir Fa'il & Nasir Amir Mubarak Al-Tamimi (2012). "Examples of Abdul-Qahir Al-Jurjani's ideational approach to the theory of Nazm with some language principles of London school". *Journal of Linguistic and Literary Studies*. Issue 2. Pp.5-38 [In Arabic].
- Muhammad Morad, V. (1983). *The Theory of Nazm and his Scientific value in the Linguistic Research at Abd ul-Qahir Al-Jurjani*. Damascuse: Dar ul-fikr [In Arabic].
- Nazari, A. R. (2012). "Text linguistics and the pattern of cohesion in syntactic & rhetorical & critical votes at Arabic old". *Journal of Arabic Litrature (Adabe Arabi)*. Vol. 4. Issue3. Pp. 83-112 [In Persian].
- Ramadan, Al-Najjar, Nadiyah (2010). *language and linguistics, then and now*. Alexandria: Dar Al-Wafa' Lid-Dunya Al-Taba'at Wal-Nashr fikr [In Arabic].
- Sadat Husseini, Radiyah Al-Sadat (2010). *Etymological study of view of Basrah grammarians in the light of functionalist and formalist linguistic schools*. M.A. Thesis. Allameh Tabataba'i University. Tehran fikr [In Arabic].
- Sasani, F. (2009). "A review of the theory of structure and added meanings by Abdul-Qahir Al-Jurjani". *Journal of Ziba Shenakht*. Year 9. issue 19. Pp. 315-324 [In Persian].
- Schub, M. B. (1977). "Focusing and topicalization in classical Arabic". *Arabica*. Vol. 24. No. 2. Jun. Pp. 207-210.